

در بیان سیرت پالک

مجموعه نثرهای ادبی و شعری
در باب‌هایی از کتاب تشریح افعال انوار
تعمیر و نقش و قلم عالم از محمد علی‌آقا محمدباقر مجلسی
سید محمد سادات اخوی

رشته‌شناسه آثار خود سیدمحمد ۱۳۵۲ -

عنوان و نام پدیدآور: دلتنگی آهوانی - بالا: مجموعه نثرهای ادبی رضوی؛ دریافت‌هایی از کتاب شریف «بحارالانوار» به پژوهش علامه محمّدباقر مجلسی^{۱۱۰}

مشخصات نشر: مشهد: به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، ۱۳۹۶.

مشخصه ظاهری: ۱۲۰ ص.

فروست: مشهد: به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، ۱۳۹۶.

مجموعه آهوانها: پنجگانه

شابک: ۹۶۴-۰۲-۲۶۴۳-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فنیبا

یادداشت: کتاب حاضر اقتباسی از کتاب «بحارالانوار» تألیف علامه محمّدباقر مجلسی^{۱۱۱} است.

عنوان دیگر: مجموعه نثرهای ادبی رضوی؛ دریافت‌هایی کوچک از کتاب شریف «بحارالانوار» به پژوهش و قلم عالم ارجمند «علامه محمّدباقر مجلسی^{۱۱۲}».

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: علی بن موسی^{۱۱۳}، امام هشتم، ۹۱۵۳ - ۲۰۳ ق. -- داستان

موضوع: Ali ibn Musa, Imam VIII -- Fiction

موضوع: مجلسی، محمّدباقر بن محمّد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق. بحارالانوار -- اقتباسی‌ها

موضوع: Short stories, Persian -- 20th century

شناسه افزوده: مجلسی، محمّدباقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق. بحارالانوار

شناسه افزوده: به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

شناسه افزوده: Behnashr Company (Astan Quds Razavi Publications)

رده‌بندی کنگره: PIR ۸۰۷۸/الف/۱۳۹۶

رده‌بندی دیویی: ۸۱۴۳/۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۷۵۳۱۵



مجموعه آهوانه‌ها، پنجم

۲۱۳۸

سنگی آهوهای بست‌بالا

پد محمد سادات‌اخوی

چاپ و نشر

مجموعه آهوانه‌ها، پنجم

سنگی آهوهای بست‌بالا

پد محمد سادات‌اخوی

چاپ و نشر

مجموعه آهوانه‌ها، پنجم

سنگی آهوهای بست‌بالا

پد محمد سادات‌اخوی

حق چاپ محفوظ است.
به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

قیمت | ۲۲۵,۰۰۰ ریال

دفتر مرکزی | مشهد، بلوار سجاد، خیابان میلاد، ص.ب. | ۹۱۳۷۵/۴۹۶۹

تلفن و دورنگار | ۳۷۶۵۲۰۰۸

دفتر تهران | تلفن و دورنگار | ۸۸۹۶۰۴۶۶

نشانی اینترنتی | www.behnashr.com | پست الکترونیکی | publishing@behnashr.com

به جای مقدمه

بارها جلدهای گوناگون مجموعه «بحارالانوار» مرحوم «مجلسی» بزرگوار را ورق زده و خوانده‌ام؛ برای نوشتن کتاب‌ها و اجراهایی که در تلویزیون داشتم.

از کودکی در احوال گوناگونی با کتاب بحار روبه‌رو شدم؛

گاهی در زمانی که ذهنم درباره مرحوم مجلسی مغشوش شده بود،

گاهی وقتی که یکی از روحانیان بزرگوار، درباره خوابی که یکی از مراجع بزرگوار تقلید
رباره مرحوم مجلسی دیده بود، سخنی گفت

یک بار زمانی که برای یکی از برنامه‌های تلویزیونی، متنی را آماده می‌کردم تا
یکی از سخنرانان سخن بگوید.

ناخودآگاه در این متن به این نکته شد که مگر می‌شود مرحوم مجلسی آن همه زحمت
کشیده و ۱۱۰ کتاب نوشته باشد و دست‌آرخش کسانی مانند من، از چنین منبع
عظیمی محروم باشند.

طبیعی بود که نمی‌توانست با مواد ندرت کتاب بحار بروم؛

در نتیجه به خواندن ترجمه‌هایی از کتاب بسنده می‌کردم؛ با همه دشواری‌هایی
که در نثر داشتند و دارند.

سرانجام و در سال جاری این فرصت فراهم شد که زیر سایه اظهار ارادت به حضرت
علی بن موسی الرضا^(ع)، نشستم و بخش‌هایی از بحار (حامد مربوط به امام هشتم^(ع))
را بازنویسی و بازآفرینی کردم (که هنوز هم ادامه دارد).

بخش‌هایی از آن نوشته برپیشانی ستونی که در زمانه عدس دارم (با عنوان
«صحن آزادی») نشست. ابتدایش با داستانک‌ها و نثرهایی ادبی همراه شد و پس
از مدتی که یقین کردم مخاطبانش با نثر کتاب دوست شدند، در متن را از نویسی
و ساده‌نویسی کردم که دومی، برای خودش شیوه‌ای مهم در ادبیات است.

آنچه در این کتاب می‌خوانید، بخش اول همان تلاش است که سر و شکل کتاب
گرفته است.

کمترین سن مخاطبانش را «نوجوان» فرض کرده بودم و این کتاب هم با همان
نگاه مرتب شده است.

خودم که آن بخش‌ها را از کتاب اصلی می‌خواندم، فقط یک دریافت کردم؛ اینکه امام رضا^(ع)، یکی از مظلوم‌ترین امامان از میان دوازده نور بزرگوار بوده است؛ بزرگواری که سال‌های آخر عمر را - در ظاهر - در ولیعهدی و سکونت در مرکز خلافت گذراند،

اما در حقیقت، آوازی بود که زندانی قفسی طلایی شد؛
«طلایی بود، اما تفاوتی با قفس نداشت.

از همه چاره‌ریدتر این است که ما شیعیان و دوستداران امام، ته دلمان آرام است و از ذهنمان بی‌گذرد که «الحمد لله که اگر در حق امامان ما جفا شد، امام رضا^(ع) به حقش رسید و حکومت کرد»،
اما نگاهی کوتاه به همین کتاب نظرتان را تغییر خواهد داد؛
همان‌طور که نظر من تغییر کرد.

بعد از خواندن کتاب بحار، به این نتیجه رسیدم که مانند امام حسن^(ع) که آن بزرگوار را نیز به اشتباه شناخته‌ایم، برای امام رضا^(ع) نیز باید دوباره و هزار باره گریست؛
برای مردی که امروز، پناه دل و جان ما، سرم و ستونیت زائر نواز اوست.

اما روزی در همین کشور مهمان نواز و دوست‌داشتنی، رگوشه‌ای از خراسان، دور از خانواده و فرزند، مجبور به زیستن با فرزند قاتل پدرم شدم.
و هر چند برای «امام»، مکان مهم نیست و او، پدر همه بندها است،
اما باز کمی مجسم کردن حال و هوای امام در آن موقع (چنانکه کتاب بحار توصیف کرده و من نیز تلاش کرده‌ام امانت‌دارانه منتقلش کنم)، دل آدم سراسر می‌دهد.
خواندن کتاب مرحوم مجلسی و بزرگوارانی مانند «شیخ صدوق (که کتاب بسیار زیبایی در مجموعه، مربوط به باز نویسی اثر ایشان است)»، به ما کمک می‌کند امامان را جمند را بشناسیم.

زندگی و نظرو نگاهشان را بفهمیم و بعد تصمیم بگیریم که با آنان چگونه رفتار کنیم.
کسی که بداند محبوب او (حتی بعد از شهادت جسمی) هنوز زنده و فعال و پناهگاه امن آدم‌هاست، مگر می‌شود در سختی‌های کوچک و بزرگ (تأکید می‌کنم: کوچک و بزرگ)، جز روکردن به محبوبش، سراغ کسی دیگر برود؟!

مگر می‌شود آدم بداند همه امور دنیا در دست کسی مانند امام رضا^(ع) است، بعد به خاطر دشواری‌های زندگی، او را فراموش کند و «بعد از» همه اتفاق‌ها از او یاد کند؟! وقتی بدانیم امام رضا^(ع) را داریم و او همه اسباب دنیا را می‌شناسد و خدا هم دست دعایش را هرگز رد نمی‌کند، آن وقت برای همه در دسرها، دلتنگی‌ها، شادی‌ها، نیازهای دنیایی و آخرتی، رو به «مشهد» - که نه! - رو به خود او می‌کنیم.

در مشهد مقدس نیز به این شوق می‌رویم که «او» را ببینیم و با او گفتگو کنیم. اگر هم هزینه سفر را نداشته باشیم، می‌دانیم که لطف کسی مثل «امام»، دور و نزدیک ندارد،

رزرو ثبت نمی‌شود،

بد و حرف‌ها را هرگز نمی‌کند،

گناهکار و بی‌گناه را در دست نمی‌کند،

و همه را به چشم «بندۀ خدا» و «شایسته دستگیری» می‌شناسد.

پس محال است سراغ دیگری برویم.

محال است قبل از امام، سرخ مردم دنیا باشیم،

هر قدر که ثروتمند و «آشنا دار (!)» باشیم.

در محضر امام، با حضور امام در زندگی مان، ممکن نیست فکر پول و پارتی و رشوه اذیت مان کند.

ممکن نیست بیماری‌ها از پا در بیاورند مان.

ممکن نیست قرض و قوله و در دسره‌های بی‌پولی زندگی نام ما کند.

ممکن نیست در امتحان‌های درسی و معنوی بتزسیم و با خراب شدنشان بدبخت و از خدا دور بشویم.

کتاب حاضر، نمادی از خادمی حقیر در آستان امام و خوشه چینی‌ام از محضر علامه بزرگوار مجلسی است.

ساقه‌ای برداشته‌ام از دشتی سرسبز.

سواد و مایه انتخاب و باز نویسی را نداشته‌ام،

فقد خواسته‌ام به کمک آنچه در سه دهه نوشتن و شاگردی بزرگان ادبیات آموخته‌ام، دست نوجوانان و جوانان امروزی را در دست مرحوم مجلسی بزرگواریم بگذارم. گذاشتن دست نوجوانان در دست امام رضا^(ع) کار خود مرحوم مجلسی است.

از برادرم ایمان شمس‌الهی، سردبیر وقت «روزنامه قدس» و مدیر کنونی مؤسسه قدس) سپاسگزارم که به پیشنهاد من این اثر را ایجاد کردند. از برادر سال‌های دورم، سیداحمد میرزا سپاسگزارم که پیگیر تقدیم این مجموعه شد.

از همکار بزرگوارشان، آقای باقری چیللی، سپاسگزارم که پیوسته مرحمت کردند تا همت حقیر تقویت (!) و اثر تقدیم شود. از شما هم که این کتاب را می‌خوانید، سپاسگزارم.

به دعای شما نیازمندم و امیدوارم مولایم حضرت علی بن محمد^(ع)، تلاش این مجموعه و کتاب حاضر را بپذیرند و ما و شما را مشمول عنایت خاص ساز کنند. این تلاش (تبدیل متن کتاب «بحار الانوار») همچنان ادامه دارد و امیدوارم روزی توفیق انتشار بقیه اثر نیز فراهم شود.

خاک قدم زائران

سیدمحمد سادات اخوی

مهرماه ۱۳۹۵

فهرست مفصل

بر هارون و مأمون...! / ۳۱

وقتی با هزار مکافات و پس انداز و عرض نیاز به محضر حضرت رضا^(ع) از دور، توفیق، رفیق، راهت می شود و راهی حرم می شوی،
اگر پیرسند که «اولین خواسته ات چیست؟!»
ممکن است هزار و یک جور خواسته را بگویی.

و می خواهی چه باشم؟! / ۳۲

«رهر» زیارت «ی، دیدار است،
اما در هر زیارتی، «نبارت» نیست.

کسی که می نبارد / ۳۳

سخن، تاوختن، سخن است که شنونده ای داشته باشد،
وگرنه مجموعه از آن لفظه های مربوط به هم است.

پاسخ گرفته ها / ۳۴

دور تادور ضریح مطهر و رواق آرا در راه های سنگ گرفته اند؛
دیوارهایی که هر چند بسیار محکم رسیدند،
اما آرام بخش ترین دیوارهای زمین اند.

عزیز تر باشیم / ۳۶

از میان راه های «محبوب شدن (نزد صاحب حرم)»، که راه را بزرگ کنیم که بهترین راه باشد؟! / ۳۷

هر که هستی بیا! / ۳۷

وقتی «گذشته» بر شانه هایم آوار می شود.

وقتی پایم - درست بر کنار سردر - می لرزد و پیش نمی رود.

وقتی بغض شرم «آن کار کرده و ناگفتنی»، راه «سلام» را در گلویم می بندد.

خود اوست / ۳۸

از در حرم شریف که وارد می شویم، دغدغه های فراوانی سراغ مان می آید؛

یادآوری خاطره های سفرهای پیشین،

یاد آدم هایی دیگر تا (به دلگیری یا دلخوشی) یادشان کنیم.

حرکتی دیگر/ ۳۹

دیدارهای شبانه،

کارهای سنگین اداری و ارادی،

مهمانی‌ها و دورهمی‌هایی که به خاطر زندگی سخت و پرکار امروز، به ساعت‌های دیر شب موکول شده‌اند و تا دیرزمانی از شب هم ادامه دارند؛

سبب شد اند که نمازهای صبح از اول وقت فاصله گرفته و به دم‌دم‌های طلوع خورشید رسیده‌اند.

همراهی در هم‌نوایی / ۴۰

برای آدم‌ها، مهم‌ترین و اولین آرزو، «هم‌نوایی» با خداست؛

هم‌نوایی جانانه و سرشار.

گویی آدم با پروردگار همه‌و‌ان بصره‌ها را خوانده هستی می‌شود و هنگامی که صدای آدم در نوای رسای الهی محو و جنبه‌ها را از بین می‌شود، همه خلقت، ندای همراهی با انسان را سر می‌دهند.

پیوند با ماه / ۴۱

شهر و خانه را رها می‌کنیم و به سوی آستان کرامت حضرت رضا^(ع) می‌رویم.

هنگامی که قدم به خیابان‌های شهر «مشهد» می‌گذاریم، توجه و «آمادگی دل»، نخستین همراه ماست.

بیترنانی! / ۴۳

اینکه از راه‌های دور برسی،

جایی را برای ماندن انتخاب کنی

و در «مشهد» حضرت مولا علی بن موسی الرضا^(ع)

ساکن اقامتگاهی بشوی، دلت را آرام می‌کند.

عزت و شرف لاله‌الاله‌الله / ۴۴

فرصت‌های «توبه»، همیشه و در همه لحظه‌های زندگی ما جاری‌اند.

همینکه قلبی در اضطراب از خطا یا گناهی، متوجه آستان پروردگار می‌شود، فرصتی برای توبه فراهم شده است.

به یاد دوست بودن / ۴۵

پارا که از حرم مولایمان علی بن موسی الرضا^(ع) بیرون می‌گذاریم، ناگهان یاد کسانی می‌افتیم که پیش از سفر، یادشان بوده‌ایم.

تلخ و شیرین زندگی / ۴۶

روزهای زندگی، میان «تلخ»‌ها و «شیرین»‌ها تقسیم می‌شوند. روزهای تلخ، بیش از روزهای شیرین در یادمان می‌مانند؛ مانند غره‌هایی ترمیم نشده.

زندان کوتاه حاجت / ۴۸

ما زائران گنجی از بزرگ‌ترین نیازهای روزانه، فراموش می‌کنیم که به درگاه «امام» آمده‌ایم؛

«امام» می‌تواند فایده‌های بی‌شماری را در اختیار ما بگذارد؛ می‌داند و می‌بیند.

گرم‌داران عالم / ۴۹

وقتی در حلقه‌ای از حر سته‌ها، در بدو آرزوهای طولانی، مقابل ضریح مطهر امام ایستاده‌ایم و به «محال»‌های آن‌ها فکر می‌کنیم نمی‌دانیم که آن‌ها را «بخواییم» یا نه.

گاه شریف رنگ‌ها / ۵۰

وقتی کنارت می‌ایستد و با همه آماده‌بودنت (برای آن‌ها) سختی که در حرم خواهی چشید، ناگهان احساس می‌کنی که گرد و غبار لباس و تنه زدن هایش، مزاحم حالِ خوشی است که برای خودت برپا کرده‌ای...

بخشیدن پنهان / ۵۱

این را فهمیده‌ای که «او» سخت نیازمند شده است.

هزار راه را از ذهنت می‌گذرانی،

اما راهی برای کمک به «او» نیست.

مرا «مهمان» ندان / ۵۲

به هرسو که نگاه می‌کنی، کسی در لباس «خادم»‌ی ایستاده است؛

خادمی برای هدایت زائران، خادمی برای صف‌های نماز...

نیمه - نیمه‌ها / ۵۳

وقتی بلیت را در جیبیت می‌گذاری و به رسم همه ماه‌ها و سال‌های گذشته‌ات، «زیارت ماهانه» را آغاز می‌کنی؛ یعنی از خودروی شخصی، اتوبوس، قطار یا هواپیما پیاده شدی و راهی حرم امام رضا(ع)ی ...

به احتیاط نلایه / ۵۵

لقمه‌های سبوق را در کام جانت احساس می‌کنی؛ نان «معرفت» آهسته آهسته، صفت را با طعم «زندگی» آشناتر می‌کند.

گشت و گذار بهشت / ۶۷

برای «خانواده»ات، شمری شد ای رده‌رت را گرفته‌اند. از همان روز که بلیت‌ها را گرفت‌ای و بنده سفر مشهد را داده‌ای، تا امروز (که روز نخست سفر تمام شده است)، مدام با خودت فکر کردی که در چهار روز اقامت، «مبادا»، «مبادا» به جایی جز «حرم» بروی.

لحظه لحظه شریف / ۵۸

با این فکر که «جای چنین آدم‌هایی، در سفر حج یا کثوره‌های اروپایی است»، ساعتی است که از ضریح امام رضا(ع) و گفتگو با امام، دور شده‌ای.

مهمان چندباره / ۵۸

سال‌های کودکی‌ات، بیماران و نیازمندان بسیاری را دیده‌ای که در «بجریه بولاد» نشسته و پس از مدتی، دلشاد و «حاجت‌رواشده» رفته‌اند.

شکر و گلایه / ۶۰

روزهای تیره پشت سرت را مدام نگاه می‌کنی و در ذهننت، روزهای روشن آینده، به اندازه‌ای شبیه می‌شوند

که شدنی نیستند.

از بزرگان بیشتر می‌خواستند / ۶۲

وقتی گوشی تلفن را زمین گذاشتی و آخرین «خداحافظی» را با آخرین کس از «خویشان»ت کردی، همه فهمیدند که تو برای «خواستگاری بزرگ» به سوی مشهد می‌روی.

مرا به اسمم بخوان! / ۶۳

ایستاده‌ای و پایت پیش نمی‌رود.
از دعاها، هرچه در یاد داری، خوانده‌ای،
اما باز دلت آرام نشده است.

بی پناهان هراسان / ۶۴

وقتی از در وارد شدی و زیر هلال سردر صحن «آزادی» ایستادی، خوب می‌دانستی که
«اینجا، امن‌ترین جای زمین است (برای «تو»).

«یک» / ۶۵

ایستاده‌ای اما بی‌خیالت، از بی‌خوابی و غلتد و آرامشت را می‌گیری.
سطرهای نسخه‌های «نسخه‌های»

مجموعه پاکت‌های قدونیه قدی که نسخه بردارونت را برای پزشکان برده‌اند.

نزدیکی و دوری / ۶۶

شانه‌هایت محکم و آرام، ایستاده‌اند.

نگاهت، روبه‌رو را جستجو می‌کند.

بیش از «زیارت»، متوجه دیگرانی.

شیشه و سنگ / ۶۸

به یاد بیاور!

وقتی را که خودروی روبه‌رو ناگهان از بریده خاکی کنار جاده،

نیمه شب باشتابی عجیب

میان جاده دوید و گمان کردی که همه چیز تمام شد.

اشکال غریبه / ۶۹

شکل‌های عجیب کتاب‌های «غریبه» را جستجو می‌کنی،

«مربع»های درهم، «مثلث»های شگفت،

«شمایل» ترسیم شده از جانورانی «ماورا»یی، چشم‌هایت را خیره می‌کنند.

حصار امن / ۷۰

حالا که کنج «صحن آزادی» ایستاده‌ای، می‌دانم که غمگینی،
می‌دانم که خشمگینی،

می‌دانم که چه درس‌داری!

جماعت با امام / ۷۱

مثل «ت. م. با» اینکه سال‌های گذشته را به یاد حال و احوالش گذرانده‌ام،
اما باز فراموش می‌کنم که دارد «می‌رسد»!

بی بازگشت / ۷۲

از همان وقت که «مدان» را بست، و راهی سفر شدی، می‌دانستی که سفر، بازگشتی دارد.
می‌دانستی که طولانی شدن بی‌خبرت، دلیل برنگشتن نیست.

نمی‌مانی / ۷۴

در دلت چیزی است؛

مانند گنده شدن دستی از ریسمان «امید»

همه چیزت معلق و ناپایدار شده است.

همه خواسته‌ها / ۷۵

می‌دانی!

از همان روز که نیت کردی و پا به سفر گذاشتی،

تا حالا که ایستاده‌ای در کنار «صحن آزادی» و خیره مانده‌ای به «ایستادگی».

می‌دانستی.

صبری که بسیار است / ۷۶

حرفی نگفت و فقط به آسمان نگاه کرد؛

این نگاهش را خوب در یاد داری،

همان طور که نگاه هفته بعدش را به یاد می‌آوری.

مشورت‌هایت / ۷۸

بام خانهاات شاهد روزها و شب‌هایی است که بر آن ایستاده‌ای و رو به حرم «سلام» کرده‌ای و

سرت را به احترام، خم کرده‌ای.

هم نفس و هم نفس / ۷۹

«همین درگاه» است که بارها تو را درمانده و مستأصل از رنج‌های زمانه دیده است. هنگامی که در آشتی با خدا از خانه بیرون آمده و راهی اینجا شده‌ای که هیچ!

دوستداری مدام / ۸۱

آسمان، چتری از سکوت بر سرت کشیده است. نیمه شب «صحن آزادی»، شورانگیزی خاموشش را فرش راهت کرده است.

حُنی / ۸۲

همیشه به همین «غذاخوری» می‌آیی و دره بین جام سینی که همیشه نشسته‌ای.

قدر / ۸۳

کسی نمی‌داند که چه «حالی» مانده‌ای!

فقط «خدا» ست که مدام آینه‌های شکوه پال‌گشایی داشتند، حالا بر زمین و کنار «صحن آزادی» ایستاده بودی.

کنار من، نشانه «او» ست / ۸۴

این راهروها، سنگ‌های رواق، دیوار لبه برنور و زیبایی و آینه‌کاری‌ها را مدت‌هاست که می‌شناسی.

خاطره‌های خالی / ۸۵

اینکه چرا قدم‌هایت می‌لرزند و چرا دلت محکم نیست، دلیل ساده‌ای دارد.

یک بار دیگر از نو / ۸۶

نمی‌دانی که چند ماه است منتظر مانده‌ای! کتاب‌ها را زیوررو کرده‌ای و آنچه لازم بوده، خوانده‌ای.

رد شدن از آن همه / ۸۸

ماه‌ها «جنجال خانوادگی» را - ناگهان - رها کرده و به «اینجا» آمده‌ای؛

این را کسی از زائران حرم نمی‌داند،

«تو» می‌دانی و خدا و «امام رضا(ع)».

اعتبار «اعتباری» / ۸۹

خبر را از گوشی تلفن همراه می شنوی و نگاهت بر کاشی کاری های حاشیه «ایوان طلا» خیره مانده است.

برایت بار آنچه می شنوی، دشوار است.

آشنای نسناس / ۹۰

اگر به خدمت بود که نمی پذیرفتی.

کی و کجا پیش آمد، بود که اشاره یا «بوق» خودروی کسی بایستی و به سویش بروی.

مقصد کجاست / ۹۱

دلت می لرزد و هربار که دست را بالا می گیری و «ضریح» مطهر امام رضا (ع) را نگاه می کنی، احساسی غریب، دلت را می سربسند.

زیر تیغ داوری / ۹۲

همه جا را نگاه کرده ای تا گوشه خلوت برین رواق ایستد.

جایی که خادمان حرم نیز تنها نیم نگاهی به آن دارند.

عزتم کو؟ / ۹۳

دلت گرفته است.

از همان دیروز که برای دیدار با «معلم» سال های گذشته ات رفتی.

تا برای سفر به «مشهد» با او خدا حافظی کنی، دلت گرفته است.

ابلیس جن و انس / ۹۴

چیزی از درونت می جوشد و مدام تو را با «خود»ت روبه رو می کند.

از همان لحظه که وارد حرم شده ای،

شرم، سر تا پایت را گرفته است.

پیش آوردن ناحق / ۹۵

بیش از آن، از تو بر نمی آمد.

چنانکه توانستی و به زیانت آمد، گفتی و نپذیرفت.

از آینده ای گفتی که به باد می رفت.

یوسف‌خانه / ۹۷

«زبان» گفته:

– وقتی به امام‌رضا^(ع) گفتم که مردم داوری‌های ناحقی درباره پذیرفتن «ولایتعهدی» از سوی امام کرده و آن را با پارسایی امام در تضاد دانسته‌اند؛ فرمود: «خدایم داند که با میل نپذیرفتم

«...»

«مدرک‌الهاریین! / ۹۸

«یاسر (خادم امام)» گفته:

– وقتی ماجرا قبول «ولایتعهد»ی از سوی امام‌رضا^(ع) تمام شد و به جایی که در آن ساکن بودیم، بنشینتیم بغیر چشم‌های ما، دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا!...»

از زبان دیگران / ۹۹

«حسن بن جهم» به نقل پدرش گفته:

– پس از قبول «ولایتعهد»ی از سوی امام‌رضا^(ع)، مأمون به منبر رفت و رو به مردمی که گرد آمده بودند، گفت: «ای مردم!...»

در اجبار ایستادن / ۱۰۰

«عتاب بن اسید» گفته:

– مأمون در زمان حکومتش برای «ولایتعهد»ی امام‌رضا^(ع) از مردم بیعت گرفت.

رخنه آتش در پیراهن زربافت / ۱۰۱

«عتاب بن اسید» گفته:

– پس از ماجرای «ولایتعهد»ی که مأمون، امام را وادار به پذیرفتنش کرد، سورتی که با امام می‌کرد؛ هر بار نظر امام به نتیجه خوبی منتهی می‌شد، حسادت می‌کرد.

جبران بی جبرانی / ۱۰۲

– فضل بن سهل، وزیر مأمون، به او پیشنهاد کرد تا به جای ستمی که پدر مأمون (هارون عباسی) به خاندان حضرت موسی بن جعفر^(ع) کرده بود، در پوشش «رسیدگی خویشاوندی»، امام را ولیعهد خود کند و از مردم بیعت بگیرد.

تت
بال
ع
ع

لباس عهد دروغین / ۱۰۳

«عُبَیدالله بن عبدالله بن طاهر» گفته:

– مأمون پس از ورود «امام رضا^(ع)» به مرو و اعلام «ولیعهد»ی امام، حقوق یک سال سربازان لشکرش را پرداخت.

سعد و نه / فلکی / ۱۰۴

«صواب» به نقل از عون بن محمد، گفته:

– کسی که آگاهی از علم «نجوم» داشت، برای اطمینان از یقین مأمون، در «ولایتعهد»ی امام رضا^(ع)، نامه‌ای نوشت «رای مشاور وزیر» او فرستاد.

همنان که «من» سی / ۱۰۵

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر گفته:

– حکومت مأمون، پس از سرکوب «ارشاد»^(ع)، استوار شد.

فقط باشم / ۱۰۶

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر سه:

– امام رضا^(ع) همراه فرزند هفت ساله اش، محمد (ح) «الائمه^(ع)»، وارد شهر «مرو» شد و با مأمون دیدار کرد.

آن سه «نه» / ۱۰۸

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر گفته:

– پس از اینکه امام رضا^(ع) «ولیعهد»ی را پذیرفت، مأمون، مسئله را به «سیدان لشکر، قاضیان و خادمان» رساند.

خبری در ورق زُر / ۱۰۹

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر گفته:

– مأمون، در آغاز اعلام «ولیعهد»ی امام رضا^(ع)، سکه‌های طلا و نقره فراوانی را به اسم امام، «سکه» زد.

به رسم اصل صفایم / ۱۱۰

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر گفته:

– امام رضا^(ع) در پاسخ اصرار مأمون به «خطبه خوانی» برای مردم، قراری را که با مأمون گذاشته بود تا حضوری در حکومت نداشته باشد، به یاد او آورد.

اعتدال «سرو» / ۱۱۱

- پس از اینکه مأمون پذیرفت امام رضا^(ع) مطابق رسم «پیامبر^(ص)» و پدرش «علی^(ع)» برای سخن گفتن با مردم حرکت کند، خبر در میان مردم پیچید و صبح روز بعد، مردم بالای بام خانه های همسایه با محل اقامت امام و در مسیر خروج او از منزل نشستند.

آسمان با اوست / ۱۱۲

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر گفته:

امام^(ع) هنگام حرکت از خانه، ادامه لباسش را به کمزد و به خادمان و همراهانش نیز اشاره کرد که مانند او حرکت کنند.

مباد که محراب باشد! / ۱۱۴

«علی بن ابراهیم»، به نقل از چندین نفر گفته:

- شهر «مرو»، گرد و ناله مردم می لرزید.

نگاه وزیر / ۱۱۵

«محمد بن سلّمه» گفته:

- در «خراسان» با «محمد بن جعفر» دیدم.

پر مدار شایعه / ۱۱۶

«زّیان بن صلّت» گفته:

- در میان مردم و سرداران سپاه مأمون، نقل شد که ماجرای «لیعهدی» امام رضا^(ع)، پیشنهاد

«فضل بن سهل» (مشهور به «ذوالریاستین»، وزیر مأمون)، بود.

شکست کیود / ۱۱۷

«زّیان بن صلّت» گفته:

- مأمون ماجرای ولیعهدی «امام رضا^(ع)» را برایم این طور تعریف کرد: «وقتی که محمد (مشهور

به «امین») از سر حکمرانی برایم نامه نوشت تا به سویش بروم، نپذیرفتم.

استیصال خلیفه / ۱۱۹

«زّیان بن صلّت» گفته:

- مأمون ماجرای ولیعهدی «امام رضا^(ع)» را برایم این طور تعریف کرد: «پس از شورش کرمان و

سیستان، در خراسان نیز شورش شد و آنجا نیز از دست رفت.

نذر سخت / ۱۲۰

«زَیَّانِ بْنِ صَلْتٍ» گفته:

«مأمون ماجرای ولیعهدی «امام رضا^(ع)» را برایم این طور تعریف کرد: «چاره‌ای نداشتم جز اینکه از گناهانم توبه کنم.»

خدا با ظلم نیست / ۱۲۱

پس، حکم‌هایی نذرم افتادم و برای بازگرداندن حکومت به جای اصلی‌اش، کسی را مناسب‌تر از علی بن موسی الرضا^(ع) ندیدم.

از علی^(ع) بگو! / ۱۲۲

«زَیَّانِ بْنِ صَلْتٍ» گفته:

«مأمون مرا به سوی سربازان و سرداران در ستاد تا در میان آنان بنشینم و از زبان او، چند حدیثی را که به نقل از رسول اکرم^(ص) در شأن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب^(ع) بود، بگویم.»

عاقبت به شَر / ۱۲۳

«هشام بن ابراهیم راشدی همدانی» یکی از یاران نزدیک و دانشمند امام رضا^(ع) بود (البته تا وقتی امام در «مدینه» بود!).

بیش از مرز / ۱۲۴

«مأمون»، دخترعمویش را (که ارادت‌مند «امام رضا^(ع)» بود)، بسیار دوست داشت و از خانه او، دری را به یارگاہ خلافت خود باز کرده بود.

ولیعهد غمگین / ۱۲۵

«یاسر»، خادم حضرت رضا^(ع) گفته:

«پس از پذیرفتن اجباری «ولیعهدی»، جمعه‌ها (و هنگام بازگشت از «نماز جمعه»)، امام دست‌هایش را به سوی آسمان بالا می‌برد و می‌فرمود...»

نگذاشتند / ۱۲۷

«اباصَلْتِ هِرَوِی»، یار باوفای حضرت رضا^(ع) گفته:

«سوگند به خداوند که امام رضا^(ع)، هرگز از سر میل خود «ولیعهدی» مأمون را نپذیرفت.»

می‌دانم چه کردید/ ۱۲۸

«احمد بن اسحاق»، از زبان پدرش گفته:

– وقتی با امام رضا^(ع) بیعت «ولیعهدی» شد:

دور امام جمع شدند و تبریک گفتند.

خوبی، خوب است از هر که باشد/ ۱۲۹

«احمد بن اسحاق»، از زبان پدرش که شاهد خطبه خوانی «امام رضا^(ع)» بوده، گفته که

فرمود:

حاکم و مأمون (مأمون) که امیدوارم خداوند او را ثابت قدم بدارد و در راه هدایت، به او توفیق

عطا کند، مقرب به حق ما شد.

نگاه دار سرور ما آنکه دارد/ ۱۳۰

«احمد بن اسحاق» از زبان پدرش که شاهد خطبه خوانی «امام رضا^(ع)» بوده، گفته که

فرمود:

– مأمون، مرا «ولیعهد» شمرده

و (اگر پس از او زنده بمانم)، جانشین من هم شد.

تسلیم امر «او» یم/ ۱۳۲

... سرور ما، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب^(ع) می‌دانست منافقان، منتظر فرصتی برای

آنسب رساندن به اسلام بودند.

«خدا» کرد آنچه پیش آمد! / ۱۳۳

«ابوالحسین رازی»، از زبان پدرش گفته که «امام رضا^(ع)» فرمود:

– سپاسگزار خدایم که حافظ مقام و جایگاه ما بود (باینکه مردم توجه کردند).

دانستن از پیش/ ۱۳۴

– به خدا سوگند که چنین جایگاهی برای ما، به خاطر خویشاوندی ما با پیامبر خدا (ص) است!

از دین دیکر/ ۱۳۵

– گروهی معتقد بودند که «فضل بن سهل» انگیزه اصلی انتخاب «علی بن موسی الرضا^(ع)»

را برای «ولیعهد»ی به مأمون داده بود.

رشد عمودی / ۱۳۶

- گروهی گفته‌اند که «سهل»، پدر «فضل»، به هدایت «مهدی» خلیفه عباسی، مسلمان شده است.

مرد خلیفه / ۱۳۷

- فضل بن سهل (وزیر و مشاور مأمون)، مشهور شد به «ذوالزیاستین».
در کار وزیری اش، هم «کامیاب داری» می‌کرد و هم «لشکر داری».

بیعت بی نصیب / ۱۳۸

- فضل بن سهل (وزیر و مشاور مأمون)، در پاسخ مقایسه خود با «ابومسلم خراسانی» گفت:
«من نیز مانند او، خلافت را از سینه‌ی به‌بختی به دیگر منتقل خواهم کرد.»

مخالفتان اول / ۱۴۰

- امام رضا^(ع) در سال ۵۲۰ ق. (همراه با ابن‌سکاک) از راه بصره عراق به سوی ایران رفت
و از راه «فارس»، راهی شهر «مرؤ» شد.

تنها شدن با «هوش» و «من» / ۱۴۱

- دعبل بن علی خُزاعی (شاعر مشهور و ارادتمند امام)، در سرزنش کردن ازبنی عباس (که
به جای امام رضا^(ع) با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند)، شعری سرود: «بیت‌های شعرش،
ابراهیم را (که بی اندازه شراب می‌خورد و به سرمستی، ساز می‌زد)، نکوهش کرد»

یک نظر درباره شهادت امام / ۱۴۲

- مأمون به مقصدش «بغداد» رسید و با کینه‌ای که از «مشاوره» وزیر و مشاورش «فضل بن
سهل» به دل گرفته بود، به دست دایب‌اش «غالب»، فضل بن سهل را در «حمام» شهر
«سرخس» کشت.

کلیم پاره دنیا / ۱۴۳

«مُعَمَّر بن خَلَاد» گفته:

«امام رضا^(ع)» به من فرمود:

روزی مأمون از من خواست برای جایگزینی یکی از فرماندارانش، کسی را معرفی کنم...

اهل بیت (ع) / ۱۴۴

«مُعَمَّر بن خَلَاد» گفته:

- «امام رضا (ع)» به من فرمود: «به مأمون گفتم: به خدا سوگند! روزی که در مدینه بر چارپایی سوار بودم و در کوچه و بازار و در میان مردم بودم، سراغم می آمدند و خواسته هایشان را می گفتند.

خراسان و «او» / ۱۴۶

محمد بن - دالان آفطس (أفطح)» گفته:

- یاد مأمون گنگو می کردیم.
نگاهی به من کرد و گفت: «خدا علی بن موسی الرضا (ع) را رحمت کند.

پیمانی با خدا / ۱۴۷

- وقتی «مأمون» تصمیم گرفت که «امام رضا (ع)» را «ولیعهد» خود کند، با فضل بن سهل (وزیر و مشاورش) مشورت کرد و از راهی خواست که با «ادرش» «حسن» مشورت کند.

وادار تاقفس / ۱۴۸

- «فضل بن سهل» و «برادرش» «حسن» که متوجه شدند «مأمون»، تصمیمش را برای سپردن «ولیعهدی» خلافت به حضرت «علی بن موسی الرضا (ع)» کرده بود، مخالفتی نکردند و «مأمون، آنان را به «مدینه» و دیدار امام فرستاد».

دستی بالای دست ها / ۱۴۹

نظر «شیخ مفید» در کتاب «ارشاد»ش:

- «مأمون در جشنی که برای بیعت با «امام رضا (ع)» برپا کرد، دستور داد که همه پیمانان لباس هایی به رنگ سبز پوشیدند و خود نیز در بالای مجلس نشست.

پیوستگان جدا / ۱۵۰

- پس از بیعت سرداران، سربازان، قاضیان و مأموران حکومت با حضرت «علی بن موسی الرضا (ع)»، کیسه های فراوان «طلا» به عنوان شادباش ولیعهدهی امام، به حاضران مجلس جشن پرداخت شد.

www.ketaboon.com

در خانه اگر کسی است ... / ۱۵۱

- «امام رضا^(ع)» در «جشن»ی که از سوی مأمون برپا شده بود، ایستاد و پس از حمد «خدا» و درود بر «پیامبر اکرم^(ص)» فرمود:

«به خاطر خویشاوندی با پیامبر^(ص)، حقی از ما برگردن شماست ..»

حق به حق دار رسید؟! / ۱۵۳

- مأمون، امام را «امیرالحاج (سالار حاجیان)» اعلام کرد و خطبه‌ای با موضوع «ولیعهدی امام» خواند.

سرانجام بی انجام / ۱۵۴

نظر «مدائنی (ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله)» در کتاب «رجال»ش:

- کسی از یاران امام رضا^(ع)، گفته: وقتی «علی بن موسی الرضا^(ع)» بر جایگاه ولیعهدی نشست، پرچم‌های شادمانی روانه می‌شدند و بالا رفتند.

فقط رد امانت / ۱۵۵

نقل ابوالحسن علی بن عیسی همدانی:

مشهور به «ارپلی» - در گذشته به سال ۶۲۰ و

در کتاب «کشف الغمّه فی معرفه الائمه»:

خشکسالی / ۱۵۶

از سوی خداوند، اسلام، دین مردم شد

و از میان مردم، کسانی را به فرستادگی خود برگزید.

کوتاهی‌ها / ۱۵۷

خداوند، سلسله پیامبران را با «محمد مصطفی^(ص)» به پایان رسانید

و او را شاهد و گواه پیامبران دیگرش کرد.

پیوند برجاست / ۱۵۸

«پیامبر^(ص)»، وظیفه‌ای را که بر دوشش بود، به پایان رسانید و مردم را به دین خدا دعوت کرد.

در سایه «اطاعت» / ۱۶۰

خداوند، پایداری دین و رهبری مسلمانان را به جانشینی «پیامبر^(ص)» وا گذاشت. وظایف خلفا، اطاعت از خداوند است.



آنچه می شود باشد / ۱۶۱

و لازم است مردم، خلفا را یاری کنند تا آنان در تأمین حقوق الهی و اصلاح امور مردم و ایجاد عدالت، وحدت و امنیت و پیشگیری از جنگ و خونریزی در میان مردم موفق شوند.

چنانکه «او» بود / ۱۶۳

... و اموری را که به خاطرشان باید نزد خدا پاسخگو باشد، مهم بدانند، روشش بر اساس عدل و داد باشد.

بار خود نتوان کشید / ۱۶۴

از «عرب بن حنار» شنیده ایم که گفته است:

نگرم که خداوند به خاطر گم شدن گوساله ای در کنار فرات نیز از منی که حاکمم، بازخواست کند.

وحدت و فرماری / ۱۶۵

حاکمی که دستور خدا را اطاعت و دست پیامبر (ص) را اجرا کند، از دیگران، خودشناس تر و خیرخواه تر است.

سدّ راه اختلاف / ۱۶۶

خداوند «صاحب عزت»، سبب کامل شدن دین را تعیین جانشین پس از خلافت»، قرار داده است.

پس از امیر / ۱۶۷

از وقتی خلافت به امیرالمؤمنین (خودش) رسیده، با همه سولاتی که به گردن دارد و در کنار همه امورش، مدام در این فکر بوده که پس از خود، «سولیتی» به ابی بن سنگینی را برعهده «که» بگذارد.

کدام رشته پیوند؟! / ۱۶۸

نگرانی تعیین جانشین، خواب را از چشمها و آسایش را از زندگی ام گرفته؛

چون می دانم که خداوند از من بازخواست خواهد کرد و بسیار مایلیم کسی را به ولیعهدی

انتخاب کنم که در داناتی، دین داری، خودنگه داری و تقوا

از همه مردم، پیش تر باشد.

به رأی همگان / ۱۷۰

پس از جستجوی فراوان در میان دو خاندان «عباس بن عبدالمطلب» و «علی بن ابی طالب (ع)»، سرانجام و با یاری خواستن از خداوند، «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع)» را برگزیدیم.

برگزیده / ۱۷۱

«علی بن موسی (ع)» را به «ولیعهدی» انتخاب کرده‌ام تا پس از من، خلیفه باشد و مطمئنم که برگزیده خواهند، همین انتخاب من است.

دست بردستی شتاق / ۱۷۲

ای سپاهیان من! ای خویشاوندان!
ای خادمان خلافت! ای ساکنان این زمین!
وای مسلمانان!

پایان عهد مأمون! / ۱۷۳

امیدوارم این کار سبب همبستگی و مانع ادامه فتنه‌ها نشود
و سبب سرکوبی دشمنان، دفاع از مرز کشور اسلام، حقیت دین، انتظام امور بشود.

سرانجام دیدند؟! / ۱۷۵

به اسم خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است.
سپاسگزار اویم که سبب اصلی رخدادهای هستی است
و کسی نمی‌تواند حکم او را تغییر دهد.

قانون / ۱۷۶

خویشاوندی‌اش را با ما رعایت کرد؛
همان پیوندی که خویشاوندان دیگر بریزند.

مأمور امر الهی / ۱۷۷

پیش از این جدم نیز چنین روشی داشت؛
بر رفتارهای بی‌مطالعه آنان صبر کرد
و به تصمیم‌هایشان اعتراضی نکرد.



می دانم نخواهد شد! / ۱۷۸

همه تلاش را خواهم کرد تا حاکمانی لایق حکمرانی را تعیین کنم.
پیمانی محکم بسته ام تا پاسخ گوی خداوند باشم که فرموده است:
« به پیمان های تان وفا کنید »

بهترین گواہ / ۱۷۹

فرمان امیرمؤمنان (مأمون) را پذیرفتم و خواسته او را قبول کردم.
خداوند من و او را حفظ کند
ز در آنچه گفتم، خدا را شاهد خود می دانم.

www.ketab.ir